فهرست

[مقدمه 2](#_Toc59565120)

[انواع رفتار انسان 2](#_Toc59565121)

[گرایشات فقهی در مورد افعال جوانحی 3](#_Toc59565122)

[در محدوده فقه بودن افعال جوانحی: 4](#_Toc59565123)

[فرق اخلاق و فقه 5](#_Toc59565124)

[فرق فقه العقیده و کلام یا فلسفه 6](#_Toc59565125)

[قاعده اولیه در وجود یا عدم وجود حکم الزامی در افعال جوانحی 7](#_Toc59565126)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / محبت

# مقدمه

به مناسبت مباحث مربوط به اقسام و انواع و احکام محبت رسیدیم به بحث کلان و کلی‌تری که از مباحث اساسی هم در فقه عقیده و باورهای ذهنی است هم از مباحث پایه در فقه فضائل و رذایل و فقه اخلاق روحی و نفسانی است و هم در موارد دیگری در برخی موارد فقه روابط اجتماعی اثر دارد. این مبحث کلی این است که عالم درون که مرکب است از باورها و اعتقادات، از صفات گوناگون اخلاقی تا نیات و قصدها و گرایش‌ها و انگیزه‌ها به‌عنوان طیفی از افعال جوانحی آیا مشمول احکام الزامی می‌شوند یا نه؟ سؤالی کلیدی است.

# انواع رفتار انسان

 به‌عبارت‌دیگر وقتی ما به انسان نگاه کنیم دو نوع درواقع رفتار و خروجی از انسان می‌بینیم. برخی از رفتارها آنی است که با همین اسباب و ادوات و آلات بدنیه ظاهریه جاری می‌شوند. به این‌ها افعال جوارحی می‌گویند که فقه ما تمام این افعال جوارحی را پوشش می‌دهد. احکام خمسه مربوط به افعال جوارحی است البته با قید اختیاریت، احکام خمسه گاهی حتی بر افعال غیر اختیاری هم می‌تواند مترتب شود و یا اینکه افعال غیر اختیاری موضوع احکام دیگری می‌شود. حتی آنجا قید اختیاریت ندارد. ولی در احکام تکلیفی قید اختیاریت هست. درهرصورت افعال جوارحی نوع اول از خروجی‌هایی است که از انسان صادر می‌شود به نحوی محسوس است و با آلات و ابزار بدنی از انسان صادر می‌شود. فقه مربوط به اینجاست و روشن است.

نوع دوم افعال و صفاتی است که در عالم درون شکل می‌گیرد. روشن است که این واقعیت‌های عالم درون در افعال جوارحی تأثیر می‌گذارد البته همیشه هم این‌طور نیست که در خارج خود را نشان دهد؛ بنابراین به این‌ها افعال جوانحی می‌گویند و طیفی دارد که مهم‌ترینش این‌هایی است که عرض می‌کنم:

1. آگاهی‌ها و شناخت انسان که علم و معلومات است،
2. باورها و التزامات و امثال این‌ها که ایمان است،
3. صفات درونی است که در اخلاق به آن فضائل و رذایل می‌گویند
4. گرایش‌ها مثل محبت و مبغضت گرایش‌های مثبت و منفی و امثال این‌ها. گرایش‌ها و عواطف همه در این قسم می‌گنجد.
5. نیات و قصدها و اراده‌ها و تصمیم‌هایی که طرف می‌گیرد.

این طیف در افعال جوانحی قرار می‌گیرد و در قسم دوم افعال که افعال جوانحی بود قابل‌تصور است. این را گاهی سه‌ضلعی گاهی چهارضلعی تقسیم می‌کنند من پنج‌ضلعی تقسیم کردم ممکن است اقسام دیگری را هم بشود زیاد کرد ولی اصولش همین پنج قسم است که گاهی به رفتارهای جوارحی مبدل می‌شوند و منشأ صدور افعال جوارحی می‌شوند و گاهی نه. به دلایلی منجر به افعال جوارحی نمی‌شوند: یا اینکه خودشان در مقام اقتضا ضعف دارند، گاهی هم عدم صدور فعل منطبق بر آن‌ها به دلیل این است که موانعی جلوی آن را می‌گیرد. چون موانع ممکن است درونی باشد و احتمال دارد بر اساس این صفت این را انجام دهد ولی بر اساس محاسباتی که می‌کند جلوی مقتضی را می‌گیرد. گاهی هم مانع خارجی نمی‌گذارد مثلاً ایمانش را در عمل نشان دهد. مواردی هم هست که مقتضی تام است و مانع درونی یا بیرونی وجود ندارد و در عمل خودش رانشان می‌دهد. این نوع دیگر از افعال است که خود را به این شکل نشان می‌دهد. پس:

1. پس افعال به جوارحی و جوانحی تقسیم می‌شوند.
2. افعال جوانحی به پنج قسم حداقل تقسیم می‌شوند.
3. آنچه در جوانح است همیشه بروز خارجی ندارد. گاهی دارد و گاهی به یکی از این سه دلیل بروز خارجی پیدا نمی‌کند: یا مقتضی ضعف دارد یا اینکه مقتضی هست ولی مانع درونی جلویش را می‌گیرد یا اینکه عامل خارجی مانع ظهور امر قلبی می‌شود.

سؤال: مانع خارجی یعنی غیر خود فرد

جواب: بله یعنی آنچه هر چه در درون لازم است تحقق پیداکرده و می‌رود که کسی را بکشد کسی دستش را می‌گیرد.

سؤال: عواملی که در خودش است مثلاً اراده دارد ولی بدنش ضعیف است.

جواب: یا ابزار بدنی نمی‌گذارند. در اسفار هم دارند که مثلاً همه‌چیزتمام است ولی فلج است. دقیق‌تر همین‌طور است که گاهی مانع روحی است گاهی جسمی گاهی عامل خارجی است. این هم مطلب دیگری است که در اینجا وجود دارد.

# گرایشات فقهی در مورد افعال جوانحی

در این افعال جوانحی و درونی دو سؤال به‌صورت کلیدی مطرح است. قبل اینکه به این دو سؤال بپردازم این جمله را بگویم که این افعال جوانحی درواقع ما در آن حوزه دو سه گرایش فقهی یا شاخه فقهی و یا باب فقهی مربوط به افعال جوانحی است.

1. فقه العقائد که بارها بحث کردیم و دوستان کارکرده‌اند. در سنت فقهی ما ریشه دارد اما جایگاه مستقل ندارد. فقه العقیده به معنای فقه خاص نه فقه الاکبر. این باب فقهی می‌گوید اعتقادات و التزامات ما حکمش چیست. این‌یک بخش است که فقه العقیده است یکی دو پایان‌نامه در موردش نوشته‌شده و ما هم گاهی بحث کرده‌ایم.
2. فقه علم و معرفت است که در تعلیم و تربیت گاهی به آن پرداخته‌ایم و بحثی مربوط به آگاهی‌هاست.
3. فقه فضائل و رذایل یا فقه اخلاق نفسانی و جوانحی است. این هم بخشی است مثل حسد و کبر که حکمش چیست.

این‌ها به‌خصوص فقه العقائد و فقه الفضیله و الرذیله دو باب جدید فقهی است که در موردش بحث می‌کنیم و کاملاً مربوط به احکام جوانحی است. علاوه بر این‌ها در فقه روابط اجتماعی و میان فردی عواملی وجود دارد که فقه میان فردی است. فقه العلاقات العامه که الآن مشغول بحثش هستیم دو محور اولش مسائل درونی بود که حسن ظن و سوءظن است. حب و بغض هم همین‌طور. ازاین‌جهت بحثی که بارها مطرح کردیم مبنایی است که می‌تواند دو سه باب جدید فقهی را شکل دهد.

سؤال: ... آیا می‌توان گفت که این‌یک مرتبه‌اش داخل این بحث است

جواب: بله همین‌طور است ولی آنجا که به ظهور و بروز برسد احکامش روشن است.

سؤال: همان باطنی‌ها را عرض می‌کنم مثل ظنی که ناخواسته ایجاد می‌شود ولی اگر آن را تثبیت بکند

جواب: مثل صفات است نه دانش فقط است و نه التزام است. متأخر از این‌هاست. نوعی کشش است مثل حب و بغض. حسن ظن و سوءظن هم این‌طور است که نوعی نگرش است که مقداری متأخر از باور است.

سؤال: یعنی قسم ششم می‌شود.

جواب: ممکن است نگرش را از ایمان و گرایش جدا کنیم. عرض کردم می‌شود جدا کرد. یکی این است. این هم یک مطلب.

# در محدوده فقه بودن افعال جوانحی:

سؤال در اینجا در منظومه افعال قلبی و جوانحی که عبارت از آگاهی‌ها و التزامات و ایمان و صفات روحی و نگرش‌ها و گرایش‌ها و تمایلات و عواطف و اراده‌ها و تصمیم‌ها بودند که چند نوع از طیف امور قلبی است. دو سؤال وجود دارد.

سؤال اول اینکه منظومه افعال قلبی و جوانحی در محدوده فقه قرار می‌گیرد یا نه؟ فقه هم اینجا بر اساس اجتهاد است و تحصیل الحجه علی الحکم الفردی الکلی است. فقه یعنی حکم فردی کلی که عبارت از احکام خمسه است بر این‌ها مترتب می‌شود یا نه؟ امور قلبی در فقه الاصغر که فقه خاص است قرار می‌گیرد یا نه؟ گفتیم بر اساس دو سه نکته قرار می‌گیرد. یادآوری می‌کنیم که:

1. قاعده ما من واقعه الا و لها حکم شرعی که قاعده‌ای است که می‌گوید همه آنچه افعال بشر است مشمول حکم شرعی است. بر اساس مباحث و ادله‌ای که بحث کردیم گفتیم اینجا را می‌گیرد.
2. افعال جوانحی تقسیم به دو قسم است یکی اختیاری یکی غیر اختیاری. این‌طور نیست که همه‌اش غیر اختیاری است. در بسیاری از موارد حالت اختیاریت دارند اما اختیاریت کل شیء بحسبه است. جایی که دست می‌برم دفتر را برمی‌دارم اختیاریت فعل جوارحی است اختیاریتی هم در افعال جوانحی است که می‌تواند حسد داشته باشد یا نداشته باشد یا شجاعت یا کسب علم یا ایمان فی‌الجمله اختیاری است. این‌طور نیست که عالم برون اختیاری باشد و عالم درون ما منفعل باشیم و از بیرون عواملی تأثیر می‌گذارد و چیزهایی نقش می‌بندد چه در علم چه در ایمان و التزام چه در نگرش چه گرایش چه تصمیمات. این‌طور نیست که تحت تأثیر عوامل درونی منفعل محض باشیم. اختیاری وجود دارد. همان‌طور که افعال جوارحی هم اختیاری و غیر اختیاری است. البته اختیاریت کل شیء بحسبه. اختیاری بودن شجاعت یا حسادت یا تکبر تنظیماتی است که انسان می‌کند که در کتب اخلاقی گفته می‌شود. انسان تمرین می‌کند تمرین ذهنی می‌کند حتی تمرین عملی انجام می‌دهد یا روش‌هایی که در روانشناسی ممکن است به انسان یاد بدهند که به این شکل عمل کردن روحیات انسان این‌طور می‌شود یا آن‌طور می‌شوند. اختیاریت کل شیء بحسبه به این معنا که مقدماتش اختیاری است. همان قاعده الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار. بله خود این‌ها را مستقیم نمی‌شود دست‌کاری کرد اما چون مقدماتش دست ماست می‌توان کم یا زیادش کرد. تصرفی هم که می‌شود در این‌ها کرد مخصوصاً در صفات، بارها گفته‌ایم که چند نوع تصرف است که صفات یا گرایش‌ها یا عواطف یا التزامات که اصلا نیست می‌شود ایجاد کرد یا هست می‌شود اعدام کرد و سوم هست می‌شود تشدید کرد و ارتقاء داد چهارم هست ولی می‌شود کمش کرد و تقلیلش کرد. تغییر هم ممکن است چیزی غیر این‌ها باشد.

چند کار می‌شود روی این‌ها انجام داد البته با تمهیدات خودش. چند مطلب است که اشاره‌کرده بودیم و چون از مبادی تصدیقیه فقه العقیده فقه الاخلاق النفسانیه و بخشی از فقه روابط اجتماعی به شمار می‌آید مجدداً اشاره کردیم و باید در مقدمات این ابواب جدید مطرح شود.

## فرق اخلاق و فقه

مفروض علم اخلاق این است که این صفات قابل‌تغییر هستند. اول جامع السعادات و همه کتب اخلاقی که ببینید می‌گوید فصل در اینکه این صفات اختیاری‌اند و می‌شود در آن‌ها تصرف کرد. اختیاری بودن از مبادی اخلاق است. همان‌که فعل و اختیاری است مشمول قاعده ما من واقعه الا و له حکم شرعی است و جاری می‌شود. مطلب دیگر هم که سابق گفتیم رابطه اخلاق و فقه است که در اینجا به این نکته هم در مقدمه بحث باید توجه داشت که این کار فقهی جایگزین اخلاق نمی‌شود زیرا اخلاق چند کارکرد دیگر دارد:

1. کارکرد اول اخلاق این است که بگوید این‌ها خوب و بداند و توصیف می‌کند. خوب و بد هم‌معنایش چیست در فلسفه اخلاق است. آن‌طور که آیت‌الله مصباح دارند پنج نظریه اصلی آورده‌اند. گاهی در تحلیل حسن و قبح از منظر کلان گفته می‌شود دو نظریه است گاهی سه نظریه گاهی پنج نظریه گاهی بیشتر. بعضی از آن تحلیل‌ها فاصله اخلاق و فقه را خیلی کم می‌کند و بعضی زیاد می‌کند. درهرصورت توصیف اخلاق مقوله‌ای است که ربطی به فقه ندارد. در آنجا از منظر عقلی یا عقلائی یا حتی شرعی می‌گوییم خوب و بد به معنای این است که ویژگی در آن هست. حال ویژگی معقول اول است یا معقول ثانی است هر چه هست. داوری توصیفی از فقه بیرون می‌رود. کار فلسفی و توصیفی است. اخلاق بخشی از آن این توصیفیات است.
2. بخش دیگری این است که عوامل صفات را می‌گوید. از چه ناشی می‌شود موانع را به دست می‌آورد راه‌ها را ازنظر فنی نشان می‌دهد. تبیین روش‌های آمدورفت این‌ها را می‌کند و کاری به‌حکم شرعی ندارد. حسد از این علل ناشی می‌شود و این‌طور خودش را نشان می‌دهد یا با این روش‌ها می‌شود حسد را معالجه کرد. همه این‌ها توصیفاتی است که در اخلاق ایجاد می‌شود. هیچ‌کدام از این‌ها در فقه نیست. جای خودش محفوظ است.

بله ما می­گوییم داوری که در اخلاق انجام می‌پذیرد با ضم یکی دو کبرای عقلی کمک به فقه می‌کند و لذا می‌گوییم اخلاق می‌تواند در داوری‌ها از مبادی به‌کاررفته در فقه شود. مثلاً حکم عقل مستقل اگر این است که شجاعت خوب است آن‌وقت عقل می‌گوید پس تحصیلش خوب است بعد می‌گوییم کل ما حکم به العقل حکم به الشرع. حکم عقلی که در اخلاق تولید می‌شود به‌ضمیمه قاعده ملازمه حکم شرعی می‌شود. یا اگر جزء چیزهای عقلائی باشد نه عقلی باید ببینیم سیره عقلا تا چه حد می‌تواند اینجا اثر بگذارد که با حدودی می‌تواند و از این قبیل. پس اخلاق جای خودش را دارد.

## فرق فقه العقیده و کلام یا فلسفه

کما اینکه در فقه العقیده کلام و فلسفه جای خودش را دارد. در کلام و فلسفه می‌گوید الله موجود و واحد و معاد موجود است راجع به صحت و بطلان یا واقعیت و عدم واقعیت این گزاره بحث می‌کند؛ اما نسبت من با این گزاره چه نسبتی است در فقه بحث می‌کند. می‌گوید برو دنبالش که بفهمی اگر فهمیدی باور به آن پیدا بکن. بکن و نکن در فقه می‌آید. لذا وقتی می‌گوییم فقه العقیده مرزش با کلام و فلسفه کاملاً معلوم است. دوتاست ولی بحث کلامی و فلسفی می‌تواند از مبادی احکام فقهی ناظر به اینجا شود. در فقه الاخلاق نفسی و فضائل و رذایل باز اخلاق جایگاه خودش را دارد؛ اما می‌تواند از مبادی شکل‌گیری فقه اخلاق و صفات و رذایل و فضائل باشد. این هم یک مطلب که سابق گفتیم. بعد این چند مقدمه که اینجا اشاره شد و نتیجه همه این‌ها این می‌شود که ما در کتب فقهی موجود نیاز به چند فصل فقهی دیگر داریم که به مباحث اعتقادی از منظر فقهی بپردازد و آن فعلی که به این‌ها تعلق بگیرد و فعل جوانحی و اختیاری است باید حکمش معلوم شود و در قلمرو بیان حکم شرعی هست بدون هیچ تردیدی که یکی از احکام خمسه تکلیفیه است.

این مقوله بارها عرض کرده‌ایم که ما به شکل یکی دو کتاب فقهی جدید پیشنهاد می‌دهیم اما چیز بی‌سابقه‌ای نیست راجع به کفر احکامی ذکرشده و راجع به بعضی صفات روحی احکامی راجع به مکاسب محرمه یا جاهای دیگر ذکرشده است. شاید از بهترین جاها خود مرحوم صاحب وسایل حر عاملی است که در ابواب مختلف نگاه فقهی‌اش را نسبت به این‌ها منعکس کرده است. شما در تیترهای صاحب وسایل نگاه فقهی را لمس می‌کنید. حرمت وجوب کراهت حتی در صفات روحی، جایی می‌گوید فی تحریم هذا جایی دیگر فی وجوبه یا فی کراهته، یعنی قشنگ هدفمند تعابیر فنی فقهی را معطوف به این صفات و احوال روحی و نفسانی کرده است. همین وجوب حب الله یا وجوب الحب فی الله که اینجا به کار می‌رود متن تیترها و عناوین وسایل خودش کتاب است. کتاب فنی فقهی است. خود ایشان هم در وسایل فرموده‌اند که دنبال فقه‌اند و دنبال ابواب اعتقادی یا مسائل اخلاقی نیست. منتها در کتب فقهی ما این‌ها بازتاب پیدا نکرده است. کم‌وبیش مرحوم شیخ چند تا از این‌ها را در مکاسب آورده است و بعضی دیگر. در فقه روابط اجتماعی فراتر از آن است. بخشی افعال جوانحی است بقیه رفتار خارجی است که در فقه توجه به آن نمی‌کنیم. در ر روابط اجتماعی چه کسی را دوست بدار و چه کسی را دوست نداشته باش و چه طور تعامل کن این‌ها همه در کتاب العشره به معنای اخلاقی رفته که ما می‌گوییم این هم باید حکم فقهی‌اش روشن شود. البته در اخلاق جوارحی که در اخلاق می‌آید و در فقه هم باید بیاید آنجا اتصال فقه و اخلاق خیلی نزدیک می‌شود گرچه به یک معنا جدایی توصیفی و تجویزی آنجا هم متصور است.

این چند مقدمه مهمی بود که عرض کردیم. عرض کردیم دو سؤال است که یکی را پرداختیم که این اخلاق جوانحی و موضوعاتی که در عقاید و کلام و اخلاق مطرح می‌شود از منظری می‌تواند فقهی شود چون احکام خمسه دارد. سؤال اول این بود که در فقه می‌آید و محکوم به احکام خمسه می‌شود یا نه که با این مقدمات و مبادی که عرض کردیم گفتیم بله می‌شود. برای اینکه صولت بحث را بشکنیم می‌گوییم در کتب فقهی هم سابقه دارد و در کارهای مرحوم حر عاملی بیشتر هم خود را نشان داده است.

# قاعده اولیه در وجود یا عدم وجود حکم الزامی در افعال جوانحی

سؤال دومی که در اینجا دنبال می‌کنیم این است که این امور قلبی و جوانحی می‌توانند مشمول احکام الزامی شوند و اینجا آیا قاعده‌ای داریم که احکام الزامی در این‌ها می‌آید یا نداریم؟ چیزی که اینجا جاری است این است که اصل احکام الزامی است که عبارت است از استحباب و جواز و اما وجوب و حرمت که طرف مستوجب عقاب می‌شود در وجوب به خاطر ترک و در حرمت به خاطر فعلش مستوجب عقاب می‌شود در امور جوانحی علی‌الاصول نمی‌آید. این سؤالی بود که هفته قبل هم به آن پرداختم.

این سؤال کمتر در مباحث کمتر به آن توجه شده بود. آنچه درباره این سؤال دوم که احکام الزامی در این افعال جوانحی وجود دارد یا نه یا به عبارت دقیق‌تر اصل در احکام جوانحی چیست؟ آیا اصل این است که این‌ها هم مثل بقیه امور الزامی است و احکام الزامی جاری می‌شود یا اینکه اصل دیگر ثانوی داریم که می‌گوید الزام در این‌ها نیست الا ما خرج بالدلیل. این سؤالی بود که هفته قبل مطرح کردیم و گفتیم ممکن است کسی در پاسخ به این سؤال بگوید اصل در احکام جوانحی عدم الزام و عدم حکم الزامی از قبیل وجوب و حرمت است الا ما خرج بالدلیل.